جلسه 232

یکشنبه 22/02/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

### بررسی بحث طبق نظر مرحوم شیخ

بحث در این بود که بنابر نظر مرحوم شیخ که در واجب مشروط هم قید به ماده بر می گردد ونه به هیئت، پس فرقی نمی کند چه مولا بگوید إذا قمت فتصدق یا بگوید تصدق قائما، در هر دو قید، قید ماده است. منتهی اگر إذا قمت فتصدق بگوید وجود اتفاقی قیام شرط تصدق است. ما تعبیر می کردیم می گفتیم واجب است تحصیل الجزاء علی تقدیر تحقق الشرط. از الان واجب است تصدق علی تقدیر تحقق القیام. وجوب رفته است روی مفاد جمله شرطیه. تحصیل التصدق علی تقدیر حصول القیام.

پس اگر إذا قمت فتصدق بگوید وجوب فعلی است نه آنچه که مشهور می گویند که می گویند بعد از تحقق قیام وجوب فعلی می شود. نه، مرحوم شیخ فرمود وجوب از همین الان فعلی است، منتهی واجب عبارت است از تصدق علی تقدیر تحقق قیام. نمی دانیم مولا گفت إذا قمت فتصدق، که وجود اتفاقی قیام شرط واجب باشد، نتیجه این است که تحصیل قیام دیگر لازم نیست. چون مولا بگونه ای قیام را قید واجب قرار داد که طلب نشود تحصیل آن. فرمود بر تو واجب است تصدق علی تقدیر وجود القیام اتفاقا. پس اگر مولا گفته باشد إذا قمت فتصدق، وجود اتفاقی قیام شرط الواجب است. اگر گفته تصدق قائما، وجود قیام شرط الواجب است نه وجود اتفاقی آن. نتیجه این می شود که تحصیل قیام لازم می شود.

این تفصیلی است که مرحوم شیخ می دهد. می گوید در إذا قمت فتصدق و تصدق قائما در هر دو قیام شرط تصدق است. منتهی در إذا قمت فتصدق وجوده الاتفاقی شرطٌ بنحو لا یتعلق الطلب بتحصیل القیام. اما در تصدق قائما وجود قیام شرط است، واجب است به نحوی که یتعلق الطلب بتحصیل القیام.

ما قبلا نکته ای در ذهنمان بود بعد دیدیم در تقریرات بحث آقای سیستانی هم هست. گفتیم ممکن است کسی اینجور بگوید که دوران امر قید است بین اقل و اکثر. ما نمی دانیم تصدق مقید شده است به وجود قیام یا به وجود اتفاقی قیام. پس به اصل وجود قیام مقید شده است، اما اینکه به وجود اتفاقی قیام مقید شده باشد این مشکوک است. اصل تقید تصدق به قیام معلوم، تقید آن بکون وجود القیام اتفاقیا مشکوک. اصالة الاطلاق در خطاب تصدق علی فقیر می گوید اصل تقید تصدق به قیام معلوم است تقید آن بکون وجود القیام اتفاقیا مشکوک است وبا اصالة الاطلاق آن را نفی می کنیم.

این نکته ای که قبلا به ذهن ما می آمد.

سؤال وجواب: کلام در این است که آنچه در خطاب اخذ شده است این است که وجود القیام لا من ناحیة الامر به شرطٌ للتصدق یا وجود القیام مطلقا شرطٌ للتصدق. وجود القیام مطلقا شرطٌ للتصدق یعنی ذات وجود قیام شرط تصدق است، که می شود تصدق قائما، یا وجود قیام لا من ناحیة الامر به. ... یعنی مرحوم شیخ اینجور گفت، گفت إذا قمت فتصدق با تصدق قائما فرقش این است که در تصدق قائما وجود قیام شرط تصدق است، ولذا باید تحصیل وایجاد کنید قیام را مقدمة للتصدق الواجب. ولکن در إذا قمت فتصدق وجود القیام لا من ناحیة الامر به شرط تصدق است. شما یکوقت ایجاد می کنید قیام را به سبب امر شارع به قیام. آن قیام که مسبب از امر شارع است او شرط تصدق نیست در إذا قمت فتصدق. آن قیامی شرط تصدق است که مسبب از امر شارع نباشد. نه اینکه اتفاقا حاصل بشود یعنی تو ناخواسته قیام بکنی، حواست نباشد وقیام بکنی. این را که نمی گوید. می گوید قیام تو مسبب از امر شارع نباشد. همچنین قیامی که مسبب از امر شارع نیست شرطٌ للتصدق. طبعا اگر بخواهد قیام لازم التحصیل باشد خلف است. آن چیزی که شرط تصدق است قیامٌ لا یکون مسببا عن امر الشارع به. همچنین قیام خاصی شرط تصدق است. اگر اینجور باشد که در تصدق قائما مطلق وجود قیام شرط تصدق است، ولی در إذا قمت فتصدق وجود القیام بوجود خاص یعنی حصه ای از قیام آن حصه ای که ناشی از امر شارع به قیام نباشد، قیامی که ناشی از امر شارع نباشد آن قیام شرط تصدق است، اگر اینجور باشد می شود دوران الامر بین اخذ مطلق القیام فی التصدق أو اخذ القیام الخاص أی القیام الناشئ من غیر امر المولی به. اگر اینجوری باشد می شود اقل و اکثر، و همان چیزی که ما به نظرمان می آمد که عرض کردم آقای سیستانی هم دارند.

سؤال وجواب: یعنی آن چیزی که شرط تصدق است در إذا قمت فتصدق قیامی است که مسبب از امر شارع نباشد. وجود اتفاقی یعنی این. نه یعنی قیام ناخواسته. یعنی قیامی که ناشی از امر مولا نباشد همچنین قیامی شرط تصدق است. و لذا خلف است که واجب بشود قیام. چون اگر قیام واجب بشود آنوقت آن قیامی به وجود می آید که ناشی است از امر شارع. و همچنین قیامی که ناشی باشد از امر شارع، شرط تصدق نیست در إذا قمت فتصدق. قیامی شرط تصدق است که ناشی باشد لا من امر الشارع. طبق این بیان می دانیم قیام شرط تصدق است، اما مطلق قیام شرط تصدق است یا قیامی که ناشی از امر شارع نباشد.

سؤال وجواب: در تصدق قائما مطلق قیام اخذ شده شرطا للتصدق. شرط الواجب را اگر اینجور معنا کردیم که مطلق قیام شرط تصدق است، حالا این قیام ناشی باشد از امر شارع، ناشی نباشد از امر شارع، مطلق قیام شرط تصدق است. در تصدق قائما اگر اینجور معنا کردیم. اما در إذا قمت فتصدق گفتیم نه، تصدق بوجوده الاتفاقی أی بوجوده الذی لا ینشأ من امر الشارع قید تصدق همچنین قیام خاصی باشد، خب دوران امر می شود بین اقل و اکثر. نمی دانیم آیا شارع گفت تصدق قائما که مطلق قیام شرط تصدق است، آنوقت طبعا همچنین شرطی لازم التحصیل هم هست. یا گفت إذا قمت فتصدق که قیام خاص یعنی قیام لا من ناحیة امر الشارع به شرط تصدق شد، خب می شود دوران امر بین اقل و اکثر. ما به اصالة الاطلاق در تصدق علی فقیر که خطاب منفصل بود تمسک می کنیم می گوئیم مازاد بر اصل تقیید به قیام انشاءالله قید دیگری به نام اینکه وجود اتفاقی قیام شرط باشد نخورده است. هر کجا امر یک اطلاقی مردد بود بین تقیید به اقل یا تقیید به اکثر، خب قدر متیقن تقیید به اقل است، نسبت به تقیید اکثر اصالة الاطلاق جاری می کنیم. اگر این بیان درست بشود برای تقریب کلام شیخ، خب همان چیزی که ما قبلا در دوره سابقه مطرح می کردیم عرض کردم آقای سیستانی هم دارند می شد دوران امر بین اقل و اکثر، و اصالة الاطلاق در آن خطاب تصدق علی فقیر می گفت بیش از تقیید تصدق به اصل قیام بگوئید تقیید زائدی نداریم که بیاید قیام خاص یعنی قیام لا من ناحیة امر الشارع به قید تصدق باشد.

سؤال وجواب: اصالة الاطلاق غیر از اصالة البرائة است. اصالة الاطلاق این حرفها را ندارد. وقتی دوران امر بین اقل و اکثر شد اصالة الاطلاق نفی می کند تقیید به اکثر را. این مطالب نیست که حالا نتیجه نفی تقیید به اکثر چه هست. این مهم نیست.

سؤال وجواب: من نمی دانم مطلق قیام شرط تصدق شد یا قیام لا من ناحیة امر الشارع به شرط تصدق شد. مثل اینکه من نمی دانم قیام شرط تصدق شد یا فرض کنید قیام معمما شرط تصدق شد. خب می شود دوران امر قید بین اقل و اکثر. می گوئید نه، اصل قیام قید هست اهلا و سهلا، اما زائد بر قیام معمم بودن حال قیام هم شرط باشد اصل او را نفی می کند. اینجا هم همینطور است، اصل قیام شرط تصدق است، اما اینکه این قیام، قیام خاصی باشد، قیام لا من ناحیة امر الشارع به، این یک قید زائدی است اصالة الاطلاق او را نفی می کند. نتیجه این می شود که ما می گوئیم آن تصدق علی فقیر که خطاب منفصل ما است به بیش از اصل قیام تقیید نخورده است. پس قیام می شود شرط الواجب و لازم التحصیل هم هست. نه اینکه بگوئیم قیام خاص، قیام لا من ناحیة امر الشارع به، که یک قیام خاصی است، یک حصه خاصه ای است از قیام. چون قیام دو حصه دارد، قیام ناشئ من امر الشارع به، قیام غیر الناشئ من امر الشارع به. اگر بنا باشد قیام غیر ناشئ من امر الشارع به را اخذ کنند خب این اخذ قیام خاص است. امر دائر است که مطلق قیام شرط تصدق است یا قیام خاص. خب اصالة الاطلاق می گوید قیام خاص شرط نیست.

ولکن اشکال ما این است که: مراد مرحوم شیخ از شرط المادة در واجب مشروط این بود که امر رفته است روی مفاد جمله شرطیه. یعنی امر رفته روی تصدق علی تقدیر القیام. اصلا سنخ امر به تصدق علی تقدیر القیام با امر به تصدق قائما اصلا سنخ اینها فرق می کند. در امر به تصدق علی تقدیر القیام امر است به مفاد جمله شرطیه، در امر به تصدق قائما امر به مقید است. ما قبلا گفتیم امر به مقید با امر به جزاء علی تقدیر الشرط الفرق بینهما کالفرق بین السماء والارض. اصلا اینها دو سنخ هستند، اقل و اکثر نیستند. می شوند متباینین. نمی دانم شارع امر کرد به تصدق علی تقدیر القیام، که می شود امر به مفاد جمله شرطیه، یا امر کرد به تصدق قائما، می شود امر به مقید که قیدش لازم التحصیل است. اما در امر به مفاد جمله شرطیه شرطش لازم التحصیل نیست. مثال می زدیم می گفتیم شما یکوقت علم دارید به مقید، یعنی علم دارید به وجود تصدق قائما. یکوقت علم دارید بأنّ زیدا إذا قام یتصدق. اینها دو سنخ از علم است. من که علم دارم که زید تصدق قائما این در صورتی است که در خارج ببینم زید تصدق قائما. و لذا علم به مقید محال است از علم به حصول قید تفکیک بشود. می شود من علم پیدا کنم به مقید (تصدق زید قائما) ولکن علم به قیام حین التصدق پیدا نکنم؟ نمی شود. اما علم به جمله شرطیه که لو قام زید یتصدق مستتبع علم به شرط نیست. دیگر از لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا که بیشتر نیست، آنجا ما علم به قضیه شرطیه داریم، ولکن در عین حال می دانیم نه شرط موجود است نه جزاء. نه تعدد آلهه است و نه فساد سماء و ارض. ولی علم به قضیه شرطیه داریم و این قضیه شرطیه صادق هم هست. چه جور علم به قضیه شرطیه با علم به مقید فرق می کند، اصلا سنخا دو تا معلوم است، یکی مقید، و یکی وجود الجزاء علی تقدیر الشرط به عنوان مفاد قضیه شرطیه. در امر هم همینجور است، یک وقت امر می کنند به تصدق قائما، این امر به مقید است. یک وقت امر می کنند به مفاد قضیه شرطیه، تصدق علی تقدیر القیام. اینها اصلا دو سنخ هستند، متباین هستند نه اقل واکثر.

سؤال وجواب: اصلا خود مرحوم شیخ تصریح می کند، و من معتقدم در این مورد یک مقدار به مرحوم شیخ جفا شده است. کلام مرحوم شیخ خوب بررسی نشده است. اصلا مرحوم شیخ تصریح می کند می گوید در واجب مشروط وجوب رفته است روی فعل مخصوص علی تقدیر خاص. می گوید امر کرده است مولا بفعل مخصوص علی تقدیر خاص. یعنی همین مفاد جمله شرطیه که ما عرض کردیم. حالا اسم مفاد جمله شرطیه را مرحوم شیخ نبرده، مهم نیست مطلب را کاملا بیان کرده است.

این یک مطلب.

مطلب دوم این است که برفرض همین چیزی باشد که مطرح می شود که اگر إذا قمت فتصدق باشد، قیام خاص، قیام لا من ناحیة امر الشارع به شرط تصدق است. اگر تصدق قائما باشد مطلق قیام شرط تصدق است. و نسبت بین اینها اقل و اکثر است. ما در دوره سابقه اینجور عرض می کردیم می گفتیم: اگر عقلا هم نسبت بین اینها اقل و اکثر باشد ولی عرف اینها را متباینین می بیند. قیدی که لازم التحصیل هست در تصدق قائما با آن قیدی که لازم التحصیل نیست اینها اصلا دو سنخ متباین است عرفا. اگر بگویند تصدق قائما یک تقییدی است، تقییدی است که قیدش لازم التحصیل می شود. إذا قمت فتصدق تقییدی است که قیدش لازم التحصیل نمی شود. و اینها عرفا متباین هستند ولو عقلا اقل واکثر درست کنیم. شبیه آنچه که مرحوم آخوند در بحث اختلاف وجوب و استحباب می گوید، می گوید اختلاف وجوب و استحباب عقلا به شدت و ضعف است. استحباب مرتبه ضعیفه از وجوب است. چون وجوب ارادة شدیدة، استحباب ارادة ضعیفة. ولی عرف اینها را متباینین می بیند. ولذا اگر وجوب از بین رفت حق ندارید اصل طلب را استصحاب کنید. چرا؟ برای اینکه جاهای دیگر سیاهی شدید از بین می رود نمی دانیم اصل سیاهی هست یا نه، استصحاب می کنیم بقاء سیاهی را. چون عرف بین سواد شدید و سواد ضعیف شدت و ضعف می بیند. می گوید اینها یک چیز هستند، این سیاهی همان سیاهی است کمرنگ شده است. اما مرحوم آخوند می گوید وجوب و استحباب عقلا همینطور هستند ولی عرفا متباین هستند. وجوب که برود و استحباب جای آن بماند عرف می گوید آن فرد از حکم رفت و فرد دیگری از حکم آمد. دو فرد می بیند. مبتاینین می بنید. نه اینکه بگوید مثل سیاهی ضعیف است که استصحاب بقاء اصل سواد می شود جاری کنیم اگر شک کنیم سواد ضعیف باقی مانده است یا نه، شدت سواد از بین رفته ولی اصلش احتمال می دهیم باقی باشد. آنجا استصحاب می کردیم اما در وجوب و استحباب نه.

همان بیان را ما اینجا می گوئیم. ما می گوئیم عقلا ولو نسبت بین إذا قمت فتصدق با تصدق قائما نسبت اقل و اکثر باشد، یعنی امر قید دائر باشد بین اقل واکثر، اما عرف بین اینها نسبت تباین می بیند.

پس به نظر ما طبق نظر مرحوم شیخ هم اگر یک تصدق علی فقیر داشتیم، بعد نمی دانیم مقید منفصل گفت إذا قمت فتصدق یا گفت تصدق قائما، ولو هر دو قید المادة است نه قید الهیئة، اما باز چون امر است بین المتباینین، نمی دانیم آیا تصدق علی فقیر تقیید خورد به این قید إذا قمت فتصدق یا به تصدق قائما. عرفا می شود دوران امر تقیید بین المتباینین. اصالة الاطلاق ها که این تقیید نخورده، آن تقیید هم نخورده با هم تعارض می کنند.

همینطور در آن مواردی که ما عرض کردیم شرط در واجب مشروط عنوان مقیِّد مکلف است. در إذا قمت فتصدق قیام شما نمی تواند عنوان مقیِّد شما باشد. چون مخاطب شخص شما هستید. شما جزئی هستید. جزئی عرفا قابل تقیید نیست. ولذا إذا قمت فتصدق این قیام موجب نمی شود مکلف مقید بشود. ولذا می گفتیم شما مکلفید الان به تصدق علی تقدیر القیام. اما در إذا استطعتم فحجوا، نه، ما آنجا می گفتیم استطاعت قیدی است که عنوان مکلف را مقید می کند، می شود المکلف المستطیع یحج. اینجور عرض می کردیم و از کلام مرحوم شیخ هم این را پیدا کردیم که مرحوم شیخ هم این را گفته است. در آن شرط هایی که عنوان مکلف را تقیید می زند اینجا شرط در واجب مشروط برمی گردد به قید عنوان مکلف. إذا استطعتم فحجوا یعنی المستطیع یحج. این را مرحوم شیخ هم دارد.

وقتی اینجور شد، مولا یکجا دارد البالغ العاقل یحج، خطاب منفصل، یک جای دیگر نمی دانیم گفت حجوا عن استطاعة که تحصیل استطاعت لازم می شود، یعنی باید همه حج بجا بیاورید و همراه استطاعت باشید. می شود صلوا عن وضوء، این هم می شود حجوا عن استطاعة. یا گفت إن استطعتم فحجوا، که اینجا می شود قید مکلف. اگر إن استطعتم فحجوا بگوید این استطاعت می شود عنوان مکلف. اگر بگوید حجوا عن استطاعة مثل صلوا عن وضوء، می شود قید مکلف به. خب امر دائر می شود که مولا گفته إن استطعتم فحجوا، که مکلف تقیید خورده، یا گفته حجوا عن استطاعة، که فعل مکلف به تقیید خورده است، وطبعا قیدش لازم التحصیل است. خب می شود دوران امر القید بین المتباینین. نمی دانم مکلف تقیید خورد، شد البالغ العاقل المستطیع یحج، که تحصیل استطاعت لازم نباشد. یا فعل مکلف به قید خورد، البالغ العاقل یحج عن استطاعة. مثل البالغ العاقل یصلی عن وضوء، که قیدش لازم التحصیل می شود. می شود دوران امر بین المتباینین. اصالة الاطلاق در عنوان مکلف می گوید تقیید نخورده به استطاعت. اصالة الاطلاق در عنوان مکلف به هم می گوید تقیید نخورده به استطاعت، در حالی که می دانیم یکی از اینها تقیید خورده است. ولذا تعارض می کنند. تعارض که کردند رجوع می کنیم به اصل عملی.

خلاصه عرض ما این شد که ما حتی به نظر مرحوم شیخ که مختار ما هم هست در واجب مشروط، باز معتقدیم که اگر مقید منفصلی داشتیم نمی دانیم گفته إذا قمت فتصدق یا گفته تصدق قائما مثلا، آن خطاب منفصل تصدق علی فقیر اصالة الاطلاقش تعارض می کند، ولذا باید رجوع بکنیم به اصل عملی. و همینطور در مثال إن استطعتم فحجوا اصل عملی هم اقتضاء می کند که تا قیام نکردیم برائت جاری کنیم از وجوب تصدق، تا مستطیع نشدیم برائت جاری کنیم از وجوب حج. این تمام بحث در دوران امر بین رجوع قید به ماده یا هیئت.

یک نکته اینجا عرض کنم: وآن این است که مرحوم آقای صدر یک بحثی را مطرح می کند در ذیل این بحث بخاطر فرمایش مرحوم نائینی. مرحوم نائینی گفت جمع عرفی در متعارضین بالذات است. در متعارضین بالعرض جمع عرفی نیست. به مناسبت اینکه آقای صدر این را مطرح کرده وبعد اشکال کرده و گفته جمع عرفی در متعارضین بالعرض هم هست. ما این مطلب آقای صدر را توضیح بدهیم بطور خلاصه وبحث را تمام کنیم.

آقای صدر یک مثالی می زند، می گوید یک عامی داریم لا یضر الصائم ما صنع إذا اجتنب ثلاث خصال الطعام و الشراب و النساء. این می شود عام. این عام به دلالت وضعیه می گوید که ارتماس فی الماء مضر به صوم نیست. چرا دلالت وضعیه؟ چون کلمه ثلاث داریم. ثلاث دلالت وضعیه دارد در اینکه چهارم ندارد. این سه چیز مفطر است چهارمی ندارد. دلالت وضعیه است.

یک خطاب دیگری داریم می گوید الحائض لا تقضی ما فاتها من الصلاة. این خطاب به اطلاقش می گوید نماز آیات هم قضاء ندارد. اطلاق است دیگر نه عموم.

از خارج فهمیدیم چون یک آقای ثقه ای بود اما حواسش جمع نیست، گفت خدمت امام شرفیاب شدم امام یک چیزی فرمود، یادم نیست امام فرمود که الارتماس فی الماء یبطل الصوم، که بشود مخصص آن عام لا یضر الصائم ما صنع. یا امام فرمود الحائض تقضی صلاة الآیات، که بشود مقید آن خطاب دوم. علم اجمالی پیدا شد که یا لا یضر الصائم ما صنع تخصیص خورده و گفته ارتماس فی الماء هم مبطل صوم است، شد چهارمین مفطر. یا المرأة لا تقضی ما فاتها من الصلاة تقیید خورده، که الا صلاة الآیات فإنها تقضی صلاة الآیات. آقای صدر می گوید (توضیح کلام ایشان است، چون کلام ایشان برای بعضی ها ابهام داشت توضیح می دهم که ابهامش برطرف بشود) آقای صدر می گوید ما یک قاعده ای داریم در اصول که میراث شیخ انصاری ومیرزای نائینی و بزرگان دیگر مثل مرحوم آقای خوئی وحضرت امام است، می گویند: إذا تعارض العام و المطلق قدّم العام. یک مثالی بزنیم: اکرم العالم، لا تکرم أیّ فاسق. اکرم العالم مطلق است، لا تکرم أی فاسق عام است، آقایان می گویند در عالم فاسق عام یعنی دومی بر مطلق مقدم است. چون عام بیان است ولی مطلق سکوت است. بیان بر سکوت مقدم است. (مرحوم آخوند اشکال کرد در اصول که ما قبول نداریم تقدیم عام را بر مطلق، ولی خیلی ها اینها را قبول دارند).

خب در اکرم العالم با لا تکرم أی فاسق تعارض بالذات است، یعنی خود آن دو تا مضمون در عالم فاسق با هم درگیر هستند، نیاز به توطئه خارجی ندارد، خود اینها با هم مشکل دارندو اما در این مثال لا یضر الصائم با المرأة لا تقضی ما فاتها من الصلاة اینها متعارضین بالعرض هستند. یعنی فی حد ذاته اینها با هم مشکلی نداشتند چون اصلا با هم کاری نداشتند. این ثقه حواس پرت کارها را خراب کرد آمد بین این دو خطاب تعارض بالعرض انداخت.

آقای صدر می گوید مرحوم نائینی گفته است که چون این عام (لا یضر الصائم) با آن مطلق (المرأة لا تقضی...) تعارضشان بالذات نیست بلکه بالعرض است، عرف عام را بر مطلق مقدم نمی کند. نمی آید بگوید لا یضر الصائم را تخصیص نزنید چون عام است، بروید لا تقضی ما فاتها من الصلاة را تقیید بزنید چون مطلق است. نه. فقط در متعارضین بالذات عرف عام را بر مطلق مقدم می کند.

آقای صدر اصرار دارد که نه عرف در این عام ومطلق متعارضین بالعرض هم عام را بر مطلق مقدم می کند.

اقول: ما قبلا عرض کردیم در بحث تعارض هم مفصل بحث کردیم که ولو جمع عرفی را در متعارضین بالعرض فی الجمله قبول داریم، اما عرف عام را بر مطلق مقدم نمی کند در موارد تعارض بالعرض. آیه که نداریم که عام باید بر مطلق باید مقدم بشود تا به اطلاق آیه تمسک کنیم. عرف عام را بر مطلق متعارض بالعرض مقدم نمی کند.

این مثال را بزنم (این بحث را احاله می دهیم به بحث تعارض که قبلا بحث کردیم و اگر فرصت شد بعدها بحث می کنیم): مولا گفت أکرم العالم، یک جای دیگر گفت أکرم کل هاشمی. اینها با هم تعارض ندارند. از خارج ما فهمیدیم مولا یا گفته لا تکرم الهاشمی الفاسق، تخصیص زده أکرم کل هاشمی را، یا گفته لا تکرم العالم الفاسق، أکرم العالم را تقیید زده. اینجا عرف چه می کند؟ هل یبقی متحیرا، یا می گوید برو أکرم العالم را تقیید بزن و تخصیص نزن اکرم کل هاشمی را چون عام نباید تخصیص بخورد در تعارض با مطلق. این عرفی نیست و از اصولی قبول نداریم که در متعارضین بالعرض اگر یکی عام است و دیگری مطلق جمع عرفی کنند. بله فی الجمله جمع عرفی در متعارضین بالعرض هست کما ذکرنا سابقا.

یقع الکلام فی الواجب النفسی والغیری.